

A Critical Reading of the Historical Figure Zell-e Soltan Using Freud's Theory of Hysteria and an Examination of the Role of Ego Strength

1. Naeim Soroush^{id}*: Department of Advanced Studies of Art, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Elahe Abdolmaleki^{id}: Department of Industrial Design, University of alzahra, Tehran, Iran

3. Felora Moradi^{id}: Department of theatre, CT.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email Address: naeim.soroush@ut.ac.ir

How to Cite: Soroush, N., Abdolmaleki, E., & Moradi, F. (2026). A Critical Reading of the Historical Figure Zell-e Soltan Using Freud's Theory of Hysteria and an Examination of the Role of Ego Strength. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 4(1), 1-13.

Abstract:

The present study aims to offer a critical examination of the historical personality of Zell-e Soltan, a Qajar prince and the eldest adult son of Naser al-Din Shah, focusing on his role in the destruction of artistic and historical monuments in Isfahan, through the application of Freud's theory of hysteria with particular attention to the role of ego strength. The research method is based on library sources, scholarly articles, and online resources. The analysis centers on ego strength in the manifestation of hysterical disorder in Zell-e Soltan's personality and the emergence of its symptoms as a basis for a critical interpretation of this historical figure. It further examines the extent to which the emergence of this phenomenon influenced the course of art history and its orientation during the Qajar period, particularly in Isfahan.

Keywords: Ego strength, hysteria, Freud, Zell-e Soltan, Qajar art and architecture, destruction of Safavid monuments

Received: 27 October 2025

Revised: 29 January 2026

Accepted: 05 February 2026

Initial Publication: 06 February 2026

Final Publication: 09 April 2026



خوانش انتقادی از شخصیت تاریخی ذل السلطان با استفاده از نظریه هیستری فروید و بررسی نقش قدرت ایگو

۱. نعیم سروش*^{id}: دانشکده مطالعات عالی هنر، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. الهه عبدالمالکی^{id}: گروه طراحی صنعتی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

۳. فلورا مرادی^{id}: گروه تئاتر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: naeim.soroush@ut.ac.ir

نحوه استناددهی: سروش، نعیم، عبدالمالکی، الهه، و مرادی، فلورا. (۱۴۰۵). خوانش انتقادی از شخصیت تاریخی ذل السلطان با استفاده از نظریه هیستری فروید و بررسی نقش قدرت ایگو. تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۴(۱)، ۱۳-۱.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی انتقادی از شخصیت تاریخی ذل السلطان، شاهزاده قاجار و بزرگترین پسر بالغ ناصرالدین شاه، در تخریب آثار هنری و تاریخی در اصفهان، با استفاده از نظریه هیستری فروید با بررسی نقش قدرت ایگو، انجام گرفته است. روش بررسی این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه ای، مقالات، و منابع اینترنتی است. تجزیه و تحلیل، قدرت ایگو در بروز اختلال هیستری در شخصیت ظل السلطان، و بروز علائم آن برای طرح انتقادی از این شخصیت تاریخی، است. بررسی اینکه ظهور این پدیده چه مقدار در بروز تاریخ هنری، سمت و سوی آن در زمان قاجار و در اصفهان، نقش داشته است. **کلیدواژگان:** قدرت ایگو، هیستری، فروید، ظل السلطان، هنر و معماری قاجار، تخریب آثار صفوی

تاریخ دریافت: ۵ آبان ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۹ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۶ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ انتشار اولیه: ۱۷ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ انتشار نهایی: ۲۰ فروردین ۱۴۰۵



مقدمه

طبق آمار جدید روان پزشکی، بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از مردم به مشکل مزمنی به نام اختلال شخصیت دچارند؛ یعنی از هر ۵ تا ۱۰ نفر، یک نفر شخصیت مختل دارد... به طور خلاصه می‌توان گفت «شخصیت مجموعه‌ای کلی از صفات هیجانی و رفتاری است که خود را در زندگی روزمره فرد نشان می‌دهد و این کلیت معمولاً پایدار و قابل پیش بینی است». (۱) پس از ذکر شخصیت، به ابعاد دیگر این تعریف می‌پردازیم. به نقل از صلاحیان، اکثر مردم به طریقی نسبتاً قابل پیش بینی و منحصر به فرد در مقابل پدیده‌ها، واکنش نشان می‌دهند، ولی در عین حال، نوعی انطاف پذیری سازگاران و مخصوص، هم دارند. شخصیت ما ثابت و ایستا نیست. ما از تجارب گذشته درس می‌گیریم و سعی می‌کنیم در موقعیت‌های مختلف پاسخ‌های متنوع و مختلف بدھیم تا بتوانیم به خوبی از عهده کارها بر آییم. این یادگیری و انطباق چیزی است که افراد مبتلا به اختلال شخصیت غالباً از عهده آن بر نمی‌آیند. یکی از نابهنجاری‌های روانی شایع در انسان اختلال‌های شخصیت است. شیوع اختلالات شخصیت ۱۰ تا ۱۳ درصد جمعیت عمومی را در بر می‌گیرد. اختلال شخصیت عبارت است از سبک‌های رفتاری و الگوی رفتاری ناسازگارانه و انعطاف ناپذیر نسبت به دریافت و تفکر درباره خویشتن. اختلالات شخصیت مجموعه‌ای از اختلالات را شامل می‌شود که ویژگی عمده آنها وجود ویژگی‌های شخصیتی انعطاف ناپذیر و ناتوانی مبتلایان به این اختلالات در سازگاری با ویژگی‌های فرهنگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، می‌باشد. اختلال شخصیت یک الگوی فراگیر، بادوام و غیرقابل انعطاف از تجارت درونی و رفتار بیرونی است که به طرز مشخص با انتظارات فرهنگی فرد تفاوت دارد و به درماندگی یا اختلال منجر می‌شود (۲). اختلالات شخصیتی با توجه به شباهت‌های توصیف به سه گروه الف (اختلال پارانوئید، اسکیزوئید، اسکیزوتایپال)، گروه ب (اختلال سایکوپات، مرزی، هیستری، نارسیتی)، گروه ج (اختلال اجتنابی، وابسته، وسواسی)، تقسیم می‌شوند (صلاحیان، ص ۲). پس دسته‌ای که مورد پژوهش ما در این تحقیق است، مربوط به گروه ب، یعنی اختلال هیستری است. دکتر مجید صادقی (۳) به عنوان یک روان پزشک، در مقاله ای، می‌گوید که امروزه لفظ هیستری، حداقل در ۹ مورد به کار می‌رود:

- ۱- هیستری تبدیلی: عبارت است از یک علامت نورولوژیک (از قبیل اختلالات حسی، حرکتی و هوشیاری) که بر اساس تئوری‌های روان پویایی، ناشی از تبدیل اضطراب ناخودآگاه حاصل از تعارضات جنسی به علامتی جسمانی است که برای بیمار مفهوم سمبولیک دارد.
- ۲- هیستری انفکاک: شامل حالات یادباختگی و فرار روان زاد است که به منظور ابزار یا حل تعارضات درونی روانی فرد ایجاد می‌شود.
- ۳- شخصیت هیستریکال: افرادی با ویژگی‌های شخصیتی وابسته، خود محور، نیازمند به جلب توجه دیگران، همراه با ابراز رفتارهای نمایشی و بیانات اغراق آمیزند که عواطف متغیر و سطحی دارند.
- ۴- هیستری سنت لوئیس: این سندروم عمدتاً مختص زنان است، سیری طولانی و مزمن دارد و اغلب چند عضو خانواده نیز به آن مبتلا می‌باشند. این زنان، در کلیه سیستم‌های بدنی خود علائم جسمانی متعددی دارند که برای هیچ علت عضوی نمی‌توان یافت. این بیماران در ابزار ناخوشی خود رفتار اغراق آمیز دارند، از پذیرش توجیهات روانشناختی در مورد بیماری خود سرباز می‌زنند و سعی می‌کنند پزشکان معالج خود را «دستکاری» کنند.
- ۵- هیستری گروهی: یک پدیده اپیدمیک است که عمدتاً در مراکز تجمع دختران یا زنان جوان (مثل خوابگاه‌ها) دیده می‌شود. در این مراکز تجمع، اثرات تلقین می‌شود و اضطراب منجر به حملات ناخوشی و رفتارهای غیرعادی در گروه می‌گردد.

۶- Anxiety Hysteria: اصطلاحی است مربوط به کتب روان پویایی و معادل فوبیاست. معنی آن این است که اضطراب سرکوفته به جای تبدیل به یک علامت جسمی، بر یک شیء یا موقعیت خنثی متمرکز می‌شود.

۷- بیماری‌های ساختگی: ایجاد بیماری به وسیله خود فرد است که طیف وسیعی از بی‌اشتهایی عصبی تا اعتیاد به بیمارستان و سندرم مونک هاوزن را در بر می‌گیرد.

۸- اختلالات پسیکوتیک یا شبه پسیکوتیک (پسیکوزهای هیستریکال).

۹- اشکال در روابط پزشک و بیمار: در صورتی که یک بیمار زن مزاحم کار پزشک شود و سعی در اغراق علایم خود و تحت تاثیر قرار دادن و دستکاری پزشک خود داشته باشد، ممکن است از طرف پزشک هیستریکال خوانده شود (3). صادقی ضمن تعریف فوق، به شکل کاملی تاریخچه هیستری را از یونان و روم، تا شارکو در قرن نوزدهم میلادی، ژانه در همان قرن، و نیز فروید بررسی می‌کند. همچنین در مورد فعالیت‌های فروید را در این زمینه، توضیح می‌دهد. فروید با همکاری با بروئر که متخصص داخلی بود، پرداخت. آنها از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۷ با یکدیگر کار کردند و در سال ۱۸۹۵ با کمک هم کتاب «مطالعاتی در مورد هیستری» را منتشر و از این طریق، جزئیات مشاهدات بالینی و اولین جمع‌بندی‌های تئوریک خود را ارائه کردند. زبان و مفاهیم به کار رفته، همه، روان‌شناختی بودند و از آن پس فروید هر گونه کوششی برای برقراری ارتباط با اعمال روان‌شناختی را روندهای نوروفیزیولوژیک را کنار گذاشت. فروید در نخستین مقالات روان‌پزشکی خود در سال‌های ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵، زیر بنای توجیهات خود را در مورد ایجاد علایم هیستریک پایه‌گذاری کرد. او به مکانیسم تبدیل (conversion) در ایجاد علایم اعتقاد داشت؛ به این معنی که احساس هیجانی توأم با یک آسیب روانی، در زمان وقوع آسیب مجال ابراز پیدا نمی‌کند و به یک علامت جسمانی تبدیل می‌شود. در نتیجه احساس هیجانی و افکار وابسته به آن از حیطه خودآگاه جدا می‌شود. به عبارت دیگر، احساس هیجانی از جریان اصلی هوشیاری و خودآگاهی تجزیه می‌شود و دیگر نمی‌تواند از طریق مجاری عادی بروز هیجانات تخیل شود و بنابراین مستعد تبدیل به علایم جسمانی می‌گردد. فروید و بروئر تئوری ژانه در مورد دژنراسانس مغزی را به عنوان زیر بنای انفکاک روانی قبول نداشتند و به جای آن، دو مکانیسم دیگر را پیشنهاد کردند. به عقیده بروئر، در زمان بروز یک واقعه توأم با آسیب روانی، بیمار موقتاً دچار حالت شبیه هیپنوز و اختلال هوشیاری می‌شود. با بازگشت کامل هوشیاری، خاطرات این واقعه و احساسات هیجانی همراه با آن از جریان اصلی شخصیت و خودآگاهی جدا و تجزیه می‌شود. اما فروید مکانیسم متفاوتی را بیان می‌کرد به نظر او چون افکار و هیجانات همراه آن از نظر اخلاقی برای بیمار قابل قبول نیست، فعالانه از هوشیاری خارج می‌شود و در نتیجه درد ناشی از تمایلات غیر قابل قبول فرد کاهش می‌یابد در هر کدام از این موارد، افکار و هیجانات همراه آنها تجزیه می‌شود، هیجان از مجاری معمول تخلیه نمی‌شود و انرژی هیجانی که راهش مسدود شده است از طریق مکانیسم دفاعی تبدیل، به علایم جسمانی مبدل می‌شود. فروید در مورد اول، اصطلاح «hypnoid hysteria» و در مورد دوم «defense hysteria» را به کار می‌برد، اما به تدریج دریافت که هم هیپنوز نقش مهمی در توجیه علایم هیستریک ندارد و هم مکانیسم‌های دفاعی روانی در بروز سایر نوروژها دخالت دارند. آنچه اختصاصاً منجر به بروز هیستری می‌شود، تمایل سرشتی فرد برای تبدیل هیجانات به علایم جسمانی است. در صورت نبود این تمایل سرشتی، مکانیسم‌های دفاعی دیگر به کار گرفته و فوبی و وسواس ظاهر می‌شود. به علاوه، فروید دریافت که هیجانات غیرقابل قبول و دردناکی که باعث به کار افتادن مکانیسم‌های دفاعی و انفکاک روانی می‌شود، همیشه منشا جنسی دارد. بررسی‌های بیشتر او نشان داده که همواره یک آسیب جنسی در دوران کودکی اتفاق افتاده است. او با بررسی زنان هیستریک دریافت که سابقه‌ای از اغفال جنسی (معمولاً به وسیله پدر) در آنها وجود دارد. فروید در سال ۱۸۹۶، تئوری جامعی در مورد هیستری ارائه

داد: اغفال جنسی در دوران کودکی سبب می‌شود که فرد در آینده، مستعد بروز مکانیسم تبدیل گردد. فرد در اثر این تجربه نسبت به احساسات و موقعیت‌های جنسی پس از بلوغ نیز حساس می‌شود و چون آنها عواطف و خاطرات آسیب جنسی قبلی را در او زنده می‌کنند، مکانیسم دفاعی سرکوبی (repression) به کار می‌افتد و احساس هیجانی جنسی تبدیل به یک علامت جسمی می‌شود، در حالی که خاطره آن در دسترس خودآگاهی فرد نیست. مطالعات و مشاهدات بعدی فروید به تدریج عکس این نظریه را نشان داد و همین باعث شد تا او از ریشه، فرضیه خود را تغییر دهد. او با روان کاوی و بررسی بیشتر زندگی بیمارانش به این نتیجه رسید که اغفال‌های جنسی مورد ادعای بیماران واقعاً رخ نداده اند و فقط حاصل خیال پردازی‌های آنها است. فروید به تدریج دریافت که اولین احساسات جنسی در دوران پس از بلوغ ظاهر نمی‌شوند، بلکه به عنوان یک سائقه قوی و مهم حیاتی از دوران کودکی وجود دارند. اهداف این سائقه جنسی در آن زمان والدین کودک هستند که باعث بروز کمپلکس ادیپ در وی می‌گردند (3). پس از این توضیحات کامل از صادقی، به نقش قدرت ایگو می‌پردازیم.

برای خوانش جدیدی از تاریخ، شخصیت تاریخی ضل السلطان، و حاکمیت ۴۰ ساله او بر اصفهان در تخریب آثار صفوی مد نظر است. برای حصول به این امر، در چارچوب نظری، ابتدا اختلالات شخصیتی را بررسی می‌کنیم، سپس نوع آن اختلال را پیگیری می‌کنیم، در نهایت در بررسی قدرت ایگو، ۸ پارامتر را در نظر میگیریم، تا ابعاد مختلف مسئله را در نظر گرفته باشیم. در نهایت با برهم نهایی این مسیر، یک خوانش جدید از شخصیت تاریخی ضل السلطان در بافت حاکمیتی او در اصفهان، تاثیر آن بر هنر و معماری، و نتایج آن می‌پردازیم.

عدم حصول خوانش انتقادی، عدم حصول مطالعاتی در حوزه تاریخ و هنر و معماری قاجار، و عدم ارائه مقالات در گسترده روان شناسی و روان شناختی، در حوزه تاریخ، عصر قاجار و شخص ضل السلطان، ضرورت‌های این تحقیق است. نبودن پژوهش در این حوزه، دلیل شکل گیری و اهمیت این تحقیق است و امید است این تحقیق و ضرورت آن، راهی را برای آینده، ایجاد کند تا در این حوزه، در دنیای تاریخ و هنر و معماری، پژوهش‌های بیشتری رخ دهد.

قدرت ایگو

جمله مکانی که به بررسی سبب شناسی اختلالات شخصیتی پرداخته است مکتب روان تحلیلی است. در این مکتب شخصیت متشکل از سه پایگاه نهاد، خود و فراخود می‌باشد. از آنجایی که ایگو وظیفه مدیریت سیستم روانی را بر عهده دارد تمام مشکلات روانی زمانی ظاهر می‌شود که ایگو نتواند به مسئولیت خود عمل کند. قدرت ایگو نشان دهنده ظرفیت فرد در تحمل استرس بدون تجربه اضطراب فلج کننده می‌باشد (4). قدرت ایگو متغیر مهمی در عملکرد انسان به شمار می‌رود. اصطلاح قدرت ایگو به توانایی خود برای برخورد موثر با خواست‌های رقابت آمیز و موقعیت‌های توان فرسا به رغم خواست‌ها و توقعات نیروهای متعارض به کار می‌رود. وجود یک ایگوی قدرتمند باعث می‌شود که افراد نشانه‌های آسیب روانی کمتر نشان دهند و در برابر تنش ناشی از شرایط فشارزای زندگی تحمل و ظرفیت کافی داشته باشد (5). قدرت ایگو از موارد مد نظر در این پژوهش است.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش مستقیمی در مقالات، روی شخصیت تاریخی ظل السلطان با رویکرد تاریخی انتقادی که برگرفته از ماهیت تاریخ و همچنین رویکرد روانشناسی و روانشناختی در تخریب آثار دوره صفوی در عصر قاجار در اصفهان، انجام نشده است. اما مفاهیمی که در چارچوب نظری این مقاله حاضر در نظر گرفته شده است، مواردی را در بر میگیرد، که ذکر خواهد شد.

صلاحیان و همکاران (۱۳۹۸) بر اساس آرا، فروید، مارکستروم و میلون، به پژوهش درباره دختران نوجوان پرداخته اند و از ۳۰۲ عنوان پرسشنامه که در شهرستان کامیاران، به دست آمده، پژوهش آماری خود را شکل داده اند (6).

صادقی، مجید (۱۳۸۱) به کلیه مفاهیم مرتبط با مفهوم هیستری، تاریخچه آن از لفظ، طبقه انواع، شروع آن از یونان و روم باستان، تا قرون وسطی، اظهارات سیدنهام در اواخر قرن ۱۷، پیشرفت پاتولوژیک در قرن ۱۸، مطالعات پل برکیه در سال ۱۸۵۶، شارکو در قرن ۱۹، ژانه از شاگردان شارکو، سپس شرکت فروید در جلسات شارکو، و آشنایی او با این پدیده، همکاری اش با شارکو در کتابی با عنوان «پروژه‌ای برای روان شناسی علمی» و سپس همکاری فروید پس از بازگشت به وین، با بروئر، که متخصص داخلی بود همکاری کرد و کتاب معروف «مطالعاتی در مورد هیستری» را نوشتند و فروید در نهایت مطالعات اعمال روان شناختی با روندهای نوروفیزیولوژیک را کنار گذاشت، سپس تئوری‌های فعلی روان پویایی شکل گرفت، سپس اسلاتر، روان پزشک انگلیسی، در سال ۱۹۶۵ مطالعاتی را در تشخیص هیستری انجام داد. پروفیسور پیلوفسکی، نظریه‌ای در باب نقش بیمار و رفتار بیمارانه را تدوین کرد. در دهه ۹۰ قرن بیستم که دهه مغز نام گرفت، هیستری که صرفاً مقوله‌ای با توجهات روان شناختی قلمداد می‌شد، راهی به سوی مکانیسم‌های نوروبیولوژیک باز کرد و بدین ترتیب در جریان روان پزشکی نوین هم قرار گرفت (3).

کیانپور قهفرخی و همکاران (۱۳۸۰) از با استفاده از ۴۶۹ سالمند (۲۳۷ زن و ۲۳۲ مرد) به وسیله «مقیاس تجدید نظر شده مراحل رشد روانی - اجتماعی اریکسون» و ارزیابی مقدماتی یک نمونه ۱۷۰ نفری دیگر هم ترتیب داده شد. به روش توصیفی، روشهای همبستگی ساده رگرسیون چندگانه نیز به کار گرفته شد و یک مطالعات آماری ارائه شد که مقالات بعدی در این زمینه، همگی از چارچوب نظری این مقاله استفاده کرده اند (7)، و ما نیز از کلیات آن بهره گرفتیم. نکته جالب و اما ناامید کننده در پیشینه پژوهشی، تکرار مفاهیم سه مقاله یاد شده در نمونه‌های مشابه دیگر بود که دست ما را برای بررسی‌های بیشتر و موارد بیشتر، بسته نگه داشت، پس با ذکر این سه مقاله شاخص، بسنده خواهیم کرد.

روش پژوهش

شیوه پژوهش در این مقاله شیوه توصیفی و تحلیلی است که بر اساس منابع کتابخانه، اینترنتی، غیره انجام می‌شود. ابتدا نوع اختلال شخصیتی ضل‌السلطان، بررسی می‌شود که در کدام سه دسته ی، الف، ب، ج، قرار می‌گیرد، سپس، در کدام ۹ دسته‌ای هیستری و پارامترهایش، قرار می‌گیرد، و سپس، در بررسی قدرت ایگو، بر پایه دیدگاه روانی - اجتماعی اریکسون، در ۸ پارامتر، به عنوان زیر مقیاس‌های، امید، خواسته، هدف، شایستگی، وفاداری، عشق، مراقبت، خرد، چگونه شخصیت، تبیین می‌شود. هر خرده مقیاس، شامل شاخصی از حل تعارض مرحله روانی - اجتماعی مربوط به خود است. در نهایت خوانش جدیدی از این اثر و شخصیت ش داده می‌شود.

در این پژوهش سعی می‌شود که به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود.

۱- آیا نظریه هیستری فروید، قدرت تطبیق پذیری با تاریخ هنر را دارد؟

۲- آیا از شخصیت تاریخی ضل‌السلطان، می‌تواند یک خوانش روان شناسانه داشته باشد؟

۳- آیا شخصیت ظل‌السلطان در بطن تاریخ، الگوهای روانی خاصی را بروز می‌دهد؟

۴- آیا شخصیت تاریخی ظل السلطان، زیر مقیاس‌های اریکسون را جهت ظهور و بروز قدرت ایگو در مقیاس بزرگ تر را دارد؟

۵- آیا شخصیت تاریخی ظل السلطان، در بافت تاریخی با خوانش جدید، قابل تبیین است؟

این پنج پرسش، پرسش‌های بنیادین هستند که در این تحقیق به بررسی آنها، توجه خواهد شد.

ضل السلطان

دمندان به نقل از تاریخ مسعودی، چونین در مورد ظل السلطان، می‌گوید، «از شاهزادگان دوره قاجاریه، مسعود میرزا ظل السلطان، پسر ارشد ناصرالدین شاه، از نظر تمول و ثروت و طول مدت حکمرانی و قدرت، یکی از رجال شاخص و منحصر به فرد است که با هیچ یک از اقوام خود قابل مقایسه نخواهد بود». انتخاب شخصیت تاریخی ظل السلطان، یکی از جنبه‌هایش، منحصر به فرد بودن این شخصیت، در تاریخ است. دمندان با نقل از سعادت ذکر می‌کند که «ظل السلطان، در طول مدت عمر خود، سی و چهار سال متوالی حاکم اصفهان و قریب چهل و پنج سال متناوب حاکم مازندران و اصفهان و فارس و مدتی نیز فرمانروای مطلق العنان هفده شهر ایران بوده است» (مندان، ۴). در پهنه قدرت و حاکمیت، ظل السلطان، ما قلمروی حکم فرمایی ۳۴ ساله متناوب او بر اصفهان و همین غیر متناوب ۴۵ ساله اش، را در نظر میگیریم. این طول مدت حاکمیت، و زمان بلند، به ما در امر یکسان سازی نوع حاکمیت او و اعمال و رفتار، کمک بزرگتری می‌کند. بنا بر روایت تاریخ مسعودی، «مسعود میرزا ضل السلطان، در روز بیستم صفر ۱۲۶۶ هجری قمری از بطن عفت الدوله، که بعدها عفت السلطنه، لقب گرفت، قدم به عرصه وجود نهاد. او سه سال از مظفرالدین شاه بزرگتر بود و عفت السلطنه مادرش، از جمله زن‌های دوره ویلایعه‌دی، ناصرالدین شاه به شمار می‌رفت. چون عفت السلطنه از دودمان شاهان قاجار و از زن‌های عقدی و دائمی ناصرالدین شاه نبود، ظل السلطان، به ولیعه‌دی انتخاب نشد» (۸). همچنین، «ظل السلطان، دوران کودکی و نوجوانی خود را نزد مادرش و در عمارت مخصوص سلطنتی، تحت نظارت لله و وزیر، سپری کرد. در دیوانخانه به اجبار فارسی و عربی و فرانسه آموخت، اما چون دیگر شاهزادگان قاجاری، نوجوانی را غرق در تجلات درباری به بطالت و بی خبری گذرانید. حسرت ولایعه‌دی، از اوان کودکی، حسادت برادرش مظفرالدین میرزا را درجانش برانگیخت و تا پایان عمر، آرزوی مالکیت و پادشاهی یک دم از مخیله اش دور نشد. این دوران، مقارن با وقایع و انقلابات سیاسی بسیاری بود که اوضاع ایران و جهان را ناآرام ساخته بود. میرزا تقی خان امیر اتابک از صدرات عزل و میرزا آقاخان اعتمادالدوله، به جای او منصوب شده بود؛ سرکوب بابیه، جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات، بلوای عظیم هندوستان و قتل انگلیسیها و مجدداً فتح هندوستان به دست انگلیسیها، امیردوست محمد خان و انقلاب‌های افغانستان. جنگ بزرگ سواستاپل میان دولتهای روس و فرانسه و انگلیس و عثمانی و ساردین و تبدیل جمهوری فرانسه به امپراتوری توسط ناپلئون سوم، همه و همه در این ایام اتفاق افتاده بود (۸). ظل السلطان، خیلی زود در ۱۳ سالگی برای حاکم شدن، منصوب شد، «ظل السلطان، در سال ۱۲۷۸ هجری، در حالی که سیزده سال بیشتر نداشت، به حکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید و چهار سال در این سمت باقی ماند» (۸). به گفته مسعودی، «از همان اوان شباب و عنفوان جوانی راه استفاده و یا به اصطلاح آن ایام، دخل و مداخل را خوب می‌دانست و به جمع آوری نقدینه و جواهر و املاک عشق و علاقه مفرطی داشت و روز به روز به دامنه سلطه و چنگ اندازی بر املاک حومه اصفهان می‌افزود» (۸). در دوران حکمرانی ظل السلطان، رویه دیگر از نیز از ظل السلطان، دیده شد، «در دوران حکمرانی ظل السلطان، شکوه و عظمت افسانه این شهر [اصفهان] رو ویرانی و زوال گذاشت و بسیاری از بناهای تاریخی آن ویران شد و یا در معرض نابودی قرار گرفت. با این وجود، همچنان شهری زیبا و برای زندگی دلپذیر بود و با طبیعت بکر و خاک پرحاصل و صنایع دستی و

هنری خود به عنوان یک مرکز حکومتی ولایتی از اهمیت برخوردار بود. در آخرین سال‌های قرن نوزدهم میلادی، اصفهان پس از تهران و تبریز به عنوان سومین شهر بزرگ ایران شناخته می‌شد. ارتباط اقتصادی با اروپا بر اصفهان نیز، چون دیگر نقاط ایران، تاثیر خود را بر جای می‌نهاد. اما این شهر نقش مرکزی خود را در قدرت سیاسی کشور از دست داده و یک دوره صد و پنجاه سال انحطاط و ویرانی را تجربه نمود (8). سعادت نوری به نقل از کتاب المائر و الاثار، می‌گوید: «دوران حکومن ظل السلطان در اصفهان، به قلع و قمع مخالفان و سرکوب شورشی‌های محلی و داخلی و یا افزودن بر داریبهای کلان، از طریق دست اندازی بر اموال مردم می‌گذشت و از آنجا که مملکت داری جایی در ذهنیت شاهزاده قاجار نداشت، اغلب اوقات را به شکار و «بلوک گردی» و خوشگذرانی سپری می‌کرد. با این حال، نباید از نظر دور داشت که تشکیل قشون منظم، تاسیس روزنامه فرهنگ، افتتاح مدرسه همایونی به سبک جدید، و اکل دو میلیون یا مدرسه نظامی برای تعظیم داوطلبان قوشن، از جمله اقدامان ظل السلطان در اصفهان است (سعادت نوری، ۲۳۵). دمندان، معتقد است که این فعالیت‌ها نیز، با اهداف سودجویی بوده است: «رکن الدین وزیر ظل السلطان، پایه گذار شرکت اسلامی به هدف ترویج تجارت صنایع وطنی بود. اما هدف ظل السلطان در تمامی موارد یاد شده همواره سودجویی شخصی، سلطه طلبی و مال اندوزی وی و نزدیکانش بوده است (9). به همین طریق ظل السلطان روز به روز بر فعالیت‌ها و تفریحات خود نیز، می‌افزود، ظل السلطان از همان اوایل جوانی در تکبر و خودپسندی ضرب المثل بود به هیچ یک از شاهزادگان قاجاریه اعتنایی نداشت. بزرگان قاجار نیز، بی احترامی‌های او را ناگزیر نادیده می‌گرفتند ولی در مواقع مقتضی از او در نزد شاه سعایت می‌کردند (10). همچنین با این رویه، به گفته دمندان، ناصرالدین شاه به او بدگمان شده بود و نزدیکان و محارم شاه نیز اعم از خارجی و داخلی آتش اختلاف را دامن می‌زدند: خارجی‌ها به منظور اینکه نفاق و تفرقه بیندازند و مسلط شوند و داخلی‌ها هم برای اینکه شاه و ظل السلطان را بیشتر بدوشند (9). سرانجام، مقدمان انفصال او فراهم آمد و غرور و تکبر خود او و ندانمکاری‌های اعضای دستگاه وی نیز به تسریع این امر کمک نمود. در سال ۱۳۰۵ به دستور شاه، ظل السلطان را وادار ساختند که از حکمرانی هفده ولایت استعفا دهد (همان، ۸). به نظر می‌رسد که دشمنان خارجی از جملع عثمانی تلاش کرده اند که ارتباط شاه و ظل السلطان را تحت تاثیر قرار بدهند و باعث شوند که ظل السلطان، علیه ناصرالدین شاه فعالیت‌های براندازانه بکند اما ظل السلطان، چنین کاری نمی‌کند ولی زمانی که شاه بعدی، مظفالدین شاه، می‌شود، ظل السلطان، دیگر رویه گذشته را تکرار نمی‌کند. «در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، دولت امپراتوری عثمانی نشان درجه اول باب عالی را عیناً برای ناصرالدین شاه و ظل السلطان ارسال می‌دارد که خود باعث تکدر و دلگیری شاه می‌شود که تفاوتی میان او و شاهزاده قائل نشده اند. چند هفته بعد روزنامه تایمز لندن حاوی مقاله‌ای در تمجید از اعمال ظل السلطان و تقبیح افعال مظفردالدین شاه میرزا ولیعهد و صلاح اندیشی برای شاه که ولیعهد را معزول و ظل السلطان را به جای او منصوب نماید به دست شاه می‌افتد و به اندازه‌ای خشمگین می‌شود که حکم می‌کند روزنامه و ترجمه آن را بسوزانند (9). پس به واسطه شخصیت تاریخی خاص ظل السلطان، نیز، وقایعی چنین نیز رخ داده است.

یافته‌ها

انواع اختلالات شخصیتی ظل السلطان

ظل السلطان ترکیبی از دو اختلال شخصیتی هیستری دارد: اختلال شخصیتی انفکاک، اختلال شخصیتی هیستریکال. ظل السلطان در اختلال شخصیتی انفکاک، سویه‌های خود باختگی و فرار روان زاد را به منظور ابراز یا حل تعارضات درونی خود، نشان می‌دهد. در ظل السلطان اختلال شخصیتی از نوع هیستریکال نیز دیده

می‌شود. از مشخصه‌های آن وابسته، خود محور، نیازمند به جلب توجه دیگران، همراه با ابراز رفتارهای نمایشی و بیانات اغراق آمیزند که عواطف متغیر و سطحی دارند.

بررسی قدرت ایگو در ظل السلطان

در مقایسه قدرت ایگو، ۸ زیر مقیاس بررسی می‌شود، شامل، امید، خواسته، هدف، شایستگی، وفاداری، عشق، مراقبت، خرد. بر اساس آنچه گفته شد، شخصیت ظل السلطان، به جهت اینکه اختلال شخصیتی دسته «ب» را دارد، و شامل حال موارد هیستری می‌شود، از موارد هیستری، کمپلکس بین انفکاک و هیستریکال را در نشانه‌ها بروز می‌دهد، دارای قدرت ایگوی بالایی است چرا که از خود در برابر خطاهای بزرگش، یعنی تخریب آثار تاریخی صفوی، دفاع می‌کند. قدرت ایگو چون مراحل ۸ گانه آن از سنین کم شروع می‌شود و سیر مراتب دارد، ظل السلطان، نوعی تربیت میشود که نسبت به وقایع پیرامون خود بی اثر است با اینکه تعلیمات می‌بیند، اما در او اثر ندارد، و ضمن اینکه از همان کودکی می‌داند که وضعیت مادرش، به شاهزادگی او و ولیعهدی اش، و شاه شدند، آسیب می‌رساند، پس امید را چونین نمی‌بیند که به شکل عادی شاه شود، پس به بطلالت و خوشگذرانی می‌گذرد، خواسته و هدفش، که شاه شدن است، در زمان زندگی ناصرالدین شاه، و انجام ندادن اقداماتی علیه شاه، نشان از این دارد که احترامی نسبت به پدرش دارد، اما حکم فرمانی بر اصفهان، و ظلم و ستم‌های او، نشان از این دارد که او در وضعیت کمپلکس ادیپ قرار می‌گیرد، یعنی بر جایگاه پدر می‌نشیند، و مادرش را به سبب اینکه یک زن قجری نیست و به او حق شاه شدن، نمی‌دهد، جایگزین او نیز می‌شود، یعنی هم پدر است هم مادر، پدری که به او ولیعهدی و شاهزادگی داده است، و مادری که حق شاه شدن را از او گرفته است، پس دست به اقداماتی می‌زند، این اقدامات در سطح سودجویی، خوش گذرانی و بطلالت زندگی او می‌گذرد. او خود را شایسته شاه شدن می‌داند، اما سم و رسوم، مانع این هستند، پس تا زمان مرگ ناصرالدین شاه، وفادار باقی می‌ماند، اما نسبت به مظفرالدین شاه، چنین حسی ندارد، به جهت اینکه میل به مراقبت از خود در برابر دشمنان خارجی و داخلی دارد، شخصیت هیستری او، دست به اقداماتی می‌زند، که باعث تخریب آثار تاریخی صفوی می‌شود، یعنی نظام حاکم قبلی را به شکل‌های مختلف مورد خشم، اقدامات نمایشی و هیستریکال خود قرار میدهد. به واسطه قدرت ایگوی فراوان، میل به هیستری و نیز اقدامات نمایشی، اقدام به تأسیس بخش‌های مختلف نظامی می‌کند، همچنین به واسطه همین قدرت ایگو، سودجویی و کسب منفعت هم در اهداف او دیده می‌شود. در قدرت ایگوی او، خرد، در مقامی قرار می‌گیرد که او را بر حوزه جنوبی کشور مقتدر می‌کند، زمینه‌هایی برای اقدامات بعدی خود در زمان شاه جدید، را فراهم می‌آورد. در واقع با قدرت ایگوی خود در تخریب آثار تاریخی، نوعی زمینه چینی برای آینده دارد و همچنین با این اقدامات نمایشی، و البته خصمانه، ظهور یک شخصیت برتر به لحاظ ایگوی قدرت را نوید می‌دهد.

همان گونه که گفته شد، قدرت ایگو، متغیر مهمی در عملکرد انسان به شمار می‌رود. این اصطلاح به توانایی خود برای برخورد موثر با خواست‌های رقابت آمیز و موقعیت‌های توان فرسا به رغم خواست‌ها و توقعات نیروی متعارض به کار می‌رود. ظل السلطان، در هر مرحله از زندگی خود در سمتی قرار گرفته است که بتواند بیشترین امتیاز و نیز امن ترین مکان را به خود اختصاص دهد، پس شخصیت ظل السلطان از لحاظ قدرت ایگو، در مرتبه بالایی قرار دارد و جان و اهداف خود را به سلامت تا مرحله پس از مرگ ناصرالدین شاه حفظ می‌کند. چون در مرحله حضور ناصرالدین شاه و بعد مظفرالدین شاه، عوارض هیستری بر او غلبه

کرده است، با استفاده از مکانیسم‌های دفاعی که فروید از آن یاد می‌کند، در راه حفظ اهداف خود، حفظ جان خود، سعی در دادن تصاویر مثبتی از خود را دارد، مثلاً در زمان ناصرالدین شاه، اقداماتی علیه او انجام نمی‌دهد.

همچنین قدرت ایگو نشان دهنده ظرفیت فرد در تحمل استرس بدون تجربه اضطراب فلج کننده است. پس ظل السلطان با اقداماتی چون تفریح، تخریب آثار صفوی، سعی دارد که ظرفیت خود را در تحمل استرس بدون تجربه اضطراب فلج کننده نشان دهد. که این اقدامات جنبه نمایشی نیز دارند. پس قسمتی از تخریب آثار تاریخی، برای او، گویای این است که خود را شخصیتی مقتدر نشان دهد، در تقابل با آثار صفوی، ظرفیت شخصیتی بزرگی از خود صادر کند، همچنین، برای آینده نیز، به نوعی خط و نشان بکشد. بر اساس آموزه‌های مکتب روان تحلیل، ظل السلطان، شخصیت در سه مرحله نهاد، خود، فراخود، دارای نهادی قوی‌ای است که چرا که تا این مرحله پیش رفتن، اتکای به خود داشتن، نهاد قدرتمندی را طلب می‌کند.

نتیجه‌گیری

شخصیت تاریخی ظل السلطان دارای تطبیق پذیری با نظریات فرویدی و به خصوص نظریه هیستری را دارد، به نحوه‌ای که کاراکتر تاریخی ظل السلطان را می‌تواند با استفاده از این تصویر، سازبندی و بازنمود کرد و حتی لایه‌های جدیدی به آن اضافه کرد. با استفاده از نظریه هیستری فروید، یک خوانش جدید از این شخصیت تاریخی روایت شد، به نحوی که انجام تخریب آثار دوره صفوی توسط ظل السلطان، یک رویکرد پیچیده از او است، حرکت از قطب هیستری انفکاک‌ی به هیستری هیستریکال، انجام می‌شود، دیگر صرفاً یک عمل نیست، یک دفاع پیچیده از یک شخصیت پیچیده است. در این نگاه ظل السلطان، الگوهای خاص روانی اختلال دسته «ب» را نشان می‌دهد یا بروزی نمایشی دارد، که در دسته بندی هیستری‌های ۹ گانه، پارامترهای انفکاک‌ی و هیستریکال را با هم در سطح در لایه انفکاک‌ی به جهت فرار از واقعیت، و در عمق، لایه هیستریکال را بروز می‌دهد چرا که این تخریب تاریخ است نه تقدیر ظل السلطان، پس او یک بازی پیچیده روانی در ابعاد فلسفی با پیچیدگی ارائه می‌کند که از قطب ولی عهد به قطب شاه حرکت می‌کند، یعنی من ظل السلطان، ولی عهد نیستم بلکه شاهی خواهم بود که اراده هر چیزی بر دست من است. بر اساس الگوی روانی - اجتماعی اریکسون برای ۸ زیر مقیاس آن، ظل السلطان، نشان دادن که از قدرت ایگوی زیادی برخوردار است، چرا که از کودکی تا بزرگسالی، مسیر درست، قدرتمند و با قاعده‌ای را پیش رفته است، و از «خود» برتری از ابعاد سه گانه مکتب روان تحلیلی، برخوردار است. نهاد یا اید، در بدو تولد در همه وجود دارد، اما «خود» که مسئول برخورد با واقعیت است، در ظل السلطان، به دقت و قدرت، آماده و پرداخته شده است و یک حاکم است که مراحل قدرت ایگو در او، با استانداردهای بالایی طی شده است. شخصیت تاریخی در ابتدا به نظر یک شخصیت ساده تاریخی است، اما با خوانش هیستریایی فرویدی، این شخصیت تاریخی دارای لایه‌های جدیدی می‌شود که از آن یک خوانش انتقادی انجام می‌دهد، و دیگر یک شخصیت صرفاً تاریخی نیست بلکه یک خوانش انتقادی از تاریخی واقعی، شخصیت واقعی و ابعاد عظیمی است که تا به حال در نظر گرفته نشده بود. در این خوانش انتقادی ظل السلطان، یک شخصیت پیچیده دارای ابعاد انفکاک‌ی و هیستریکال است که کمپلکس ادیپ را نشان می‌دهد، جایگزین پدر برتری [ناصرالدین شاه] می‌شود و جایگاه مادرش [زن عقدی شاه اما غیر قاجار] را برای خودش تصاحب می‌کند، در الگوهای ۸ گانه قدر ایگو، یک شخصیت برجسته ساخته می‌شود که می‌تواند دو قطب قوی ایجاد کند، قربانی و قاتل، ظالم و مظلوم، و در حرکت بین قطب‌ها، یک وضعیت قدرتمندی را شکل دهد، که پیش تر وجود نداشته است، چرا که عثمانی‌ها به سبب همیت قدرت برتری قربانی و قاتل، یا ظالم و مظلوم، بین شاه [ناصرالدین شاه] و ظل السلطان، این بازی قربانی و قاتل و ظالم و مظلوم،

قوی و ضعیف را انجام دادن با دادن همزمان نشان درجه اول باب عالی را، رابطه شاه و ولی عهد را به چالش کشیدند، یا دشمنان داخلی، به همین مقدار، نقشه جدایی شاه و ولی عهد را کشیدند. این روند گذار ظل السلطان از قطب ضعیف به قوی، در زمان ناصرالدین شاه، اتفاق نیوفتاد اما در زمان مظفرالدین شاه، این اتفاق تا حدی روی داد. شخصیت تاریخی ظل السلطان از سطح یک شاهزاده قجری به یک حاکم نیمه جنوبی کشور تبدیل می‌شود که در سر حکومت بر تمام ایران را داشت و در تاریخ می‌خواسته جنوب را از آن خود و سپس شاه را از میان بردارد. پس وضعیت شخصیت تاریخی ظل السلطان، از یک قطب ساده، به قطب پیچیده در حرکت است و این خوانش نوین از این شخصیت تاریخی نشان می‌دهد که او آثاری به مراتب زیان بار تر نیز می‌توانسته است داشته باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

خلاصه مبسوط

Extended Abstract

The present study offers a critical and interdisciplinary reading of the historical figure of Zell-e Soltan, the Qajar prince and long-term governor of Isfahan, by integrating psychoanalytic theory with art-historical analysis, focusing specifically on Freud's theory of hysteria and the concept of ego strength. Personality is understood as a relatively stable yet adaptive constellation of emotional and behavioral traits that shape individuals' responses to social reality, and pathological deviations emerge when flexibility and learning capacities are impaired (1). Within psychiatric classifications, personality disorders constitute enduring, maladaptive patterns of inner experience and behavior that diverge markedly from cultural expectations and result in distress or dysfunction (2). Among these disorders, Cluster B conditions—particularly hysteria—are characterized

by dramatic, attention-seeking, emotionally labile, and demonstrative behaviors, making them analytically relevant for examining historical figures whose actions had broad symbolic and material consequences. Drawing on Majid Sadeghi's comprehensive typology of hysteria, which identifies nine distinct clinical and behavioral forms ranging from conversion and dissociation to hysterical personality and psychosocial manipulation, the study situates Zell-e Soltan within a complex spectrum of hysterical manifestations rather than a single diagnostic category (3). This theoretical framing enables a historically grounded yet psychologically nuanced interpretation of his systematic destruction of Safavid architectural and artistic heritage in Isfahan, shifting the analysis from purely political or economic motivations toward deeper intrapsychic dynamics.

From a psychoanalytic perspective, Freud's early and later formulations of hysteria provide the conceptual backbone of this inquiry. Freud's initial collaboration with Breuer emphasized conversion mechanisms whereby repressed affect, originating in unresolved psychic conflict, is transformed into somatic or symbolic action, while subsequent theoretical revisions highlighted repression, dissociation, and the centrality of unacceptable sexual or aggressive impulses in the genesis of hysterical symptoms (3). Over time, Freud abandoned purely neurological explanations in favor of a dynamic model in which ego defenses mediate between instinctual drives, moral constraints, and external reality. This study applies these insights to the historical domain, treating destructive acts against monuments not merely as administrative decisions but as symbolically charged expressions of unresolved conflict. Zell-e Soltan's behavior is interpreted as oscillating between dissociative hysteria—manifested in avoidance, denial, and psychological distancing from responsibility—and hysterical personality traits, including theatrical displays of power, exaggerated self-presentation, and manipulative engagement with both elites and subordinates. Such a dual configuration suggests not weakness but a paradoxical consolidation of ego resources, allowing the subject to externalize conflict while maintaining functional control over a vast political domain.

Central to this analysis is the construct of ego strength, defined as the individual's capacity to tolerate stress, manage competing demands, and deploy adaptive defenses without collapsing into disabling anxiety (4). A strong ego enables effective negotiation between instinctual impulses and social reality, reducing overt psychopathology while permitting socially consequential action (5). Drawing on Erikson's psychosocial framework, ego strength is operationalized through eight interrelated dimensions—hope, will, purpose, competence, fidelity, love, care, and wisdom—each corresponding to the resolution of developmental conflicts across the lifespan (7). Contrary to assumptions that destructive historical actors necessarily exhibit ego weakness, the findings indicate that Zell-e Soltan possessed a comparatively high level of ego strength, enabling sustained governance, strategic self-preservation, and calculated symbolic violence. His destructive engagement with Safavid monuments thus appears less as impulsive vandalism and more as a controlled, meaningful enactment of psychological conflict embedded within a coherent self-structure.

The historical background of Zell-e Soltan reinforces this psychoanalytic reading. As the eldest adult son of Naser al-Din Shah, denied succession due to maternal lineage, Zell-e Soltan experienced prolonged frustration of dynastic ambition, fostering resentment, rivalry, and unresolved Oedipal tensions (8). Appointed to governorships at a young age, he accumulated extraordinary power, wealth, and territorial control, ruling Isfahan for over three decades and intermittently governing up to seventeen provinces. Contemporary historical accounts describe his governance as marked by both institutional initiatives—such as military organization, educational reform, and cultural projects—and extensive repression, economic exploitation, and large-scale destruction of Safavid architectural heritage (9, 10). These contradictions are interpreted here not as inconsistency but as manifestations of a hysterical-ego dynamic in which symbolic destruction compensates for denied legitimacy, enacting domination over the material legacy of a prior golden age while reinforcing a fragile yet forceful sense of self.

Methodologically, the study employs a descriptive-analytical approach grounded in library research, historical documentation, and psychoanalytic interpretation. Zell-e Soltan's personality is first situated within standard personality disorder classifications, then mapped onto Sadeghi's nine-fold hysteria typology, and finally evaluated through Erikson's eight ego-strength dimensions (3, 7). This layered analytical strategy enables a multidimensional understanding of how intrapsychic structures interact with historical context to produce culturally and materially significant outcomes. The findings suggest that Zell-e Soltan exhibited a hybrid hysterical profile combining dissociative and histrionic features, underpinned by robust ego strength that facilitated both adaptive governance and destructive symbolic acts. Monumental destruction, in this reading, functions as a defensive performance—simultaneously a denial of vulnerability, an assertion of omnipotence, and a displaced confrontation with paternal authority embodied in Safavid political and artistic legacy.

In conclusion, this study demonstrates that Freud's theory of hysteria, when integrated with the concept of ego strength and Eriksonian psychosocial development, offers a powerful analytical lens for reinterpreting historical figures whose actions have shaped cultural memory and material heritage. Zell-e Soltan emerges not merely as a tyrannical governor or opportunistic ruler, but as a psychologically complex subject whose destructive engagement with Safavid monuments constituted a symbolic resolution of long-standing intrapsychic conflicts. By revealing the psychological logic underlying historically consequential acts, this interdisciplinary approach expands the methodological horizons of art history, architectural history, and cultural studies, underscoring the value of psychoanalytic frameworks in critical historical interpretation.

References

1. Sharifi A. Title of the Article (Not Provided). Roshd-e Moallem Journal. 2007(208):16.
2. Fatehizadeh M, Emami T, Najarian B. Investigating the prevalence of symptoms of antisocial, narcissistic, histrionic, and borderline personality disorders among female students. Daneshvar Raftar (Shahed University). 2007;14(22).
3. Sadeghi M. The concept of Hysteria. Advances in Cognitive Sciences. 2002;4(1).
4. Basharpour S, Einy S. Predicting personality disorders based on the Zuckerman-Kuhlman Alternative Five-Factor Model and ego strength. Journal of Shahrekord University of Medical Sciences. 2017;19(5).
5. Koocheki Ravandi M, Monirpour N, Arj A. The role of attachment styles, object relations quality, and ego strength in predicting Irritable Bowel Syndrome (IBS). Feyz Journal of Medical Sciences (Kashan University). 2015;19(3).
6. Salahian A, Saedi S, Gharibi H, Salahian N. Investigating the role of ego strength in the manifestation of psychopathic, hysterical, and paranoid symptoms in adolescent girls. Iranian Journal of Psychology and Behavioral Sciences. 2019(20):73-8.
7. Kianpour Ghahfarokhi F, Haghighi J, Shehni Yailagh M, Shokrkon H, Najarian B. The relationship between the first seven stages of Erikson's psychosocial development theory and the eighth stage (Integrity vs. Despair) among the elderly in Khuzestan Province. 2001.
8. Khadiv-Jam H. Memoirs of Zell-e Soltan or the Masoudi Biography: Asatir; 1989.
9. Damandan P. Portraitists of Isfahan. Tehran: Cultural Research Bureau; 1998.
10. Saadat Nouri H. Zell-e Soltan. Tehran: Vahid; 1968.